

بررسی قابلیت اصل «استحاله انطباع کبیر در صغیر»

در اثبات تجرد نفس از طریق نسبت سنجی میان این اصل با «فرآیند ماتریالیستی حصول ادراکات حسی»

محمد اصلانی^۱

چکیده: تا قبل از دوران معاصر، و البته در دوران معاصر، فلاسفه و متفکران بسیاری به منظور اثبات تجرد نفس و یا با اهداف دیگری از اصل «استحاله انطباع کبیر در صغیر» استفاده کرده‌اند. این متفکران استدلالی برای اثبات این اصل ارائه نکرده‌اند، گویا آن را بدیهی می‌دانسته‌اند. امروزه به دلایل مختلفی از جمله پیشرفت‌های اخیر علمی، علی‌الخصوص در دو رشته زیست‌شناسی و فیزیک، تبیینی ماتریالیستی از «فرآیند حصول ادراکات حسی» ارائه شده که معنی پذیرش آن این است: گذشتگان، به خاطر عدم اطلاع از نتایج پیشرفت‌های اخیر علمی، گمان می‌کردند که انطباع کبیر در صغیر، علاوه بر «عالم ماده»، در «عالم ادراکات حسی» نیز محال است؛ اما امروزه به دنبال بهره‌مندی بشر از نتایج پیشرفت‌های علمی، روشن شده که «انطباع کبیر در صغیر در عالم ادراکات حسی» نه تنها محال نیست، بلکه کاملاً ممکن و بالاتر از آن قابل توجیه علمی است. تلاش این مقاله بر آن است که با تبیین استدلال‌های مربوط به «امکان انطباع کبیر در صغیر در عالم ادراکات حسی» در ضمن بررسی «فرآیند ماتریالیستی حصول ادراکات حسی»، بی‌پایگی استدلال‌های ماتریالیست‌ها را نشان دهد و اثبات نماید که اصل «استحاله انطباع کبیر در صغیر» نه تنها در عالم واقع، بلکه در «عالم ادراکات حسی» نیز جاری است.

واژگان کلیدی: انطباع کبیر در صغیر، ادراکات حسی، نفس، مجرد، مادی

A Survey on Susceptibility of the Principle of

“Impossibility of the Impression of the Big Things in Small Places” in Proving the Immortality of the Soul, through Comparison between this Principle with “the Process of Obtaining Perceptions”

Mohammad Aslani

Abstract: A great number of contemporary & traditional philosophers, used the principle of the “impossibility of the impression of the big things in small places” to prove the immateriality of the soul. Also, they have used this principle for other purposes. These thinkers have not provided an argument to prove this principle. they seem to have taken this principle as a self-evident principle. Today, because of the variety of reasons, including recent scientific advances, especially in two branches of science, biology and physics, the materialists have presented a materialistic explanation about the “process of obtaining perceptions”. If we accept it, it means; the traditional philosophers, because of the lack of advanced knowledge, thought that: “the impression of the Big things in small places” is impossible in the “world of perceptions”, in addition to the “material universe”; But today, scientific researches has clarified that “impossibility of the impression of the Big things in small places in the world of sense perception” not only isn't impossible, but also quite possible and it is scientifically justifiable. This paper prove that the Materialists' argument is wrong. We do this by comparing these two principles with together: “impossibility of the impression of the Big things in small places in the world of sense perception” and “materialistic process of obtaining perceptions”; we want to prove that the principle of “impossibility of the impression of the Big things in small places” not only is happened in the real world (material word), but also in the “world of sense perceptions”.

Keywords: the Impression of the Big Things in Small Places, Perceptions, Soul, Incorporeal, Corporeal

مقدمه

فلاسفه و متفکران متعددی مانند شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی از اصل «استحالة انطباع کبیر در صغیر» به منظور اثبات تجرد نفس و برخی اهداف دیگر استفاده کرده‌اند. آن‌ها استدلال خاصی در اثبات این اصل نیاورده‌اند، گویا آن را بدیهی می‌دانسته‌اند. اما امروزه ماتریالیست‌هایی مانند پاول چرچلند با استفاده از پیشرفت‌های علمی مانند زیست‌شناسی و فیزیک، که در جای خود بسیار جالب و راهگشای دانشمندان است، سعی داشته‌اند بر این اصل خدشه وارد کنند. بر این اساس و با توجه به این‌که مرکز ثقل این اشکالات استدلال‌هایی است در اثبات «امکان انطباع کبیر در صغیر در عالم ادراکات حسی»، به نظر می‌رسد تبیین دقیق و شفاف نحوه ارتباط این اصل با «فرآیند ماتریالیستی حصول ادراکات حسی» به منظور پاسخگویی به این اشکالات، بسیار راه‌گشاست. سعی این مقاله بر آن است که پس از بررسی‌های مقدماتی لازم، «این ارتباط» را به صورت شفاف و دقیق تبیین نموده و بر اساس آن پاسخ مناسبی به اشکالات وارده بر این اصل ارائه نموده و نشان دهد که این اصل قابلیت اثبات تجرد نفس را دارد.

معنای لغوی و اصطلاحی «تجرد» و «نفس»

لفظ تجرد به طور کلی به معنای «پیراستن چیزی از زوائد، حواشی و محتویات آن چیز» است. مثلاً در مورد شمشیر: از غلاف خارج کردن، در مورد پوست: کندن و جدا ساختن موهای زائد، در مورد بدن: لباس را در آوردن (برهنه شدن)، در مورد چوب: پوست کندن^۱.

اما در اصطلاح، تجرد به معنای بی‌ماده بودن در برابر مادیت است. مادی به معنای «دارای ماده» و «منسوب به آن» است. مادی مساوی با جسم و جسمانی است که هم شامل «جسم» می‌شود و هم «اموری که در جسم حلول می‌کنند و اوصاف آن را می‌پذیرند» (مانند اعراض که در جسم حلول می‌کنند، با آن منتقل شده و با از بین رفتن آن از بین می‌روند)؛ و چنان‌که جسم قابل اشاره حسی است، مادی نیز قابل اشاره حسی است. بنابراین مجرد آن است که جسم طبیعی و جسمانی نبوده، قابل اشاره حسی نباشد^۲.

واژه نفس در لغت به معنای «شخص»، «روح»، «خون»، «حقیقت شیء» (خود شیء)، «قصد و نیت» و .. به کار رفته است^۳.

اما نفس در معنای اصطلاحی خود به گونه‌های متعدد و متنوعی تعریف شده که پرداختن به همه

۲. فیاضی ۱۳۹۳: ۱۸۴-۱۸۳

۱. انیس ۲۰۰۴: ۱۱۵؛ معلوف ۱۳۸۶: ۳۳۸

۳. انیس ۲۰۰۴: ۹۴۰

اصلاحی

آن‌ها از حوصله این مقاله بیرون است، لذا در این جا به صرف بیان نظر افلاطون و ارسطو از فلاسفه یونان باستان، که در شکل‌گیری فلسفه اسلامی مؤثر بوده‌اند، و بیان نظر علامه طباطبایی، به‌عنوان نماینده فلسفه صدرایی، اکتفا می‌شود.

افلاطون در کتاب قوانین نفس را این‌گونه تعریف می‌کند: «خود آغازگر حرکت، یا منشأ حرکت. بنابراین روح بر بدن مقدم است، به این معنا که نسبت به بدن تفوق دارد و باید بدن را اداره کند. (دومی بدن) بدون این‌که منشأ حرکت باشد، حرکت می‌کند»^{۲۱}

ارسطو نیز در کتاب درباره نفس تعریف زیر را برای نفس ارائه می‌نماید: «کمال اول برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است، یعنی جسم آلی»^۳.

علامه طباطبایی نیز در کتاب بدایه الحکمه نفس را این‌گونه تعریف می‌کند: «نفس جوهری است که ذاتاً مجرد از ماده است، ولی فعلاً [از حیث فعل و عملکرد] به ماده وابسته است»^۴.

البته علامه در تبیین مراحل گذار معنایی واژه نفس از یکی از معانی لغوی آن به معنای اصطلاحی، بیانی دارد که در خور اهمیت است:

کلمه «نفس»، آن‌طور که دقت در موارد استعمالش افاده می‌کند، در اصل به معنای همان چیزی است که به آن اضافه می‌شود. پس، «نفس الانسان به معنای خود انسان»، «نفس الشیء به معنای خود شیء» است. بنابراین اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، هیچ معنایی ندارد و منظور از آن تأکید لفظی خواهد بود. این کلمه در همه موارد استعمالش حتی درباره خدای تعالی به همین منظور استعمال می‌شود. همچنان‌که فرمود: *كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ*؛ و نیز فرمود: *يُحَذِّرُكُمْ اللهُ نَفْسَهُ*؛^۵ لیکن بعد از معنای اصلی استعمالش، در شخص انسانی که موجودی مرکب از روح و بدن است شایع گشته و معنای جداگانه‌ای شده است که بدون اضافه هم استعمال می‌شود. مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: *هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا*؛^۶ .. آن‌گاه همین کلمه را در روح انسانی استعمال کردند، چون آن‌چه مایه تشخیص شخصی انسان است، علم و حیات و قدرت است که آن هم قائم به روح آدمی است.^۷

در این‌که بدن انسان مادی است شکی نیست و دقیقاً به همین دلیل است که به نظر می‌رسد لازمه اثبات تجرد نفس، نوعی دوگانه‌نگاری بین نفس و بدن است. چیزی که بسیاری از فلاسفه غربی و

1. Plato, 1988: 294 / 896a

2. Copleston, 1963: 207

۴. طباطبایی، ۱۳۹۱: ۹۸

۳. ارسطو، ۱۳۶۹: ۷۸ / الف ۴۱۲: ۲۷

۶. خدا شما را از خودش بیم می‌دهد. آل عمران/ ۲۸

۵. رحمت را بر خود واجب کرده است. انعام/ ۱۲

۷. خدا آن کسی است که شما را از یک نفس (شخص) خلق کرد و همسر او را هم از آن قرار داد. اعراف/ ۱۸۹

۸. طباطبایی، ۱۳۷۸: ۴۰۲

Aslani

بیشتر فلاسفه اسلامی به نحوی بدان قائل اند^۱. حتی ملاصدرا که به نوعی قائل به وحدت میان نفس و بدن است، نحوی از این دوگانگی را در مراحل حیوانیت نفس به بعد می پذیرد^۲.
بر این اساس، با توجه به معنای «تجرد» و «نفس»، «اثبات تجرد نفس» عبارت خواهد بود از: اثبات این که نفس ذاتاً دارای ماده و منسوب به آن نیست، هر چند می تواند در مقام عمل به ماده وابسته و یا به نوعی با آن در ارتباط باشد، یعنی از آن تأثیر بپذیرد و در آن تأثیر بگذارد.

موضع ماتریالیسم و فیزیکالیسم در برابر موجودات غیرمادی از جمله نفس

با توجه به معنای نفس و غیرمادی بودن آن، موضع ماتریالیست ها که اخیراً همراه با پیشرفت های علمی به موضعی فیزیکالیستی تبدیل شده، روشن و بدیهی به نظر می رسد. این دسته از متفکران، به طور کلی منکر وجود هر نوع موجود غیرمادی هستند و وقتی با موضوعاتی مانند ذهن، تفکر و .. مواجه می شوند - که به نظر می رسد فاقد خصوصیات مادی مانند داشتن زمان و مکان و غیره اند - سعی می کنند از این موضوعات تحت عناوینی مانند: «اثر ماده»، «قابل تبدیل به ماده» و .. بحث کنند. بنابراین طبیعی ست که در تعاریف و استدلال های خود درباره موجودات و خصوصیات آن ها، موضع انکار هر گونه جوهر غیرمادی مانند نفس را اتخاذ نمایند. به عنوان نمونه جی جی. اسمارت در طلیعه مقاله خود با نام ماتریالیسم در تعریف ماده گرایی می نویسد:

منظور من از ماتریالیسم نظریه ای ست که بر اساس آن در جهان چیزی جز موجوداتی که توسط علم فیزیک (یا البته موجوداتی که در آینده توسط نظریات فیزیکی) مفروض قرار می گیرند، وجود ندارد. بنابراین من ماتریالیسم را صرفاً در ارتباط با فیزیک توپ های بیلیارد قرن نوزدهم نمی دانم. ذرات غیرقابل رؤیت فیزیک مدرن نیز ماده محسوب می شوند. دیدگاهی که انرژی را نیز ماده محسوب می کند. در حقیقت در فیزیک مدرن ماده و انرژی به طور روشنی از یکدیگر متمایز نیستند.^۳

این همان تغییر موضع از ماتریالیسم ساده به فیزیکالیسم است؛ چیزی که امثال چرچلند نیز به آن اعتقاد دارند. به عنوان مثال چرچلند برای تثبیت ادعای خود مبنی بر فیزیکالیسم، سعی می کند استدلال های دوگانه انگاران را که هم وجود نفس را می پذیرند و هم وجود بدن را، فاقد وجهت و استواری نشان دهد.^۴ البته فیزیکالیست ها در اثبات ادعای خود، بیشترین بهره را از تبیین فیزیکی -

۲. الشیرازی ۱۳۸۲: ۸۸-۸۷

۱. شگری ۱۳۹۰: ۱۳۵

۳. شگری ۱۳۹۰: ۱۴۳-۱۴۲

4. Smart, 1963:651

۵. چرچلند، ۱۳۹۱: ۴۷-۲۴

اصلاحی

زیستی اموری که به نظر غیر مادی می‌رسند، می‌برند؛ ادعاها و استدلال‌هایی که در این مقاله به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت و آن‌ها را مورد نقد قرار خواهیم داد.

پیشینه استفاده از اصل «استحالة انطباع کبیر در صغیر» برای حل برخی معضلات فلسفی
 بسیاری از فلاسفه از این اصل به منظور حل برخی از مسائل فلسفی استفاده کرده‌اند و آن را بدیهی دانسته‌اند. به‌عنوان مثال شیخ اشراق در بحث اثبات عدم امکان انطباع صور اشیا در چشم، به این اصل اشاره می‌کند و ظاهراً آن را ضروری (بدیهی) می‌داند و به برخی از اشکالات وارد بر آن پاسخ می‌دهد.^۱

مثلاً در پاسخ به این اشکال که: «نفس با مشاهده صورت صغیر از طریق استدلال و مقایسه به مقدار اصلی آن پی می‌برد»، می‌گوید: رؤیت اشیاء کبیر از طریق «مشاهده» صورت می‌گیرد، نه استدلال.^۲ چیزی که بخشی از استدلال ما را در ادامه بحث تشکیل می‌دهد.

ملاصدرا نیز اصل «استحالة انطباع کبیر در صغیر» را بدیهی می‌داند و به بدهت آن در جلد هشتم از اسفار تصریح دارد.^۳ وی در چندین جای اسفار از آن به‌عنوان استدلالی برای تأیید و اثبات مسائل مختلف استفاده کرده است. ایشان در جلد اول اسفار در بحث اثبات وجود ذهنی به منظور بیان و اثبات «عدم امکان انعکاس صور اشیا در اجزاء بدن مانند چشم» از این اصل استفاده می‌نماید.^۴

همچنین در جلد سوم از اسفار در فصل پنجم از مرحله دهم سفر اول، از این اصل به‌عنوان استدلالی برای اثبات «عدم امکان حصول صور ادراکی در ماده» استفاده می‌نماید. عنوان این فصل این است: «در باب تفاوت میان حضور صورت ادراکی و حصول آن در ماده». ایشان می‌نویسد:

صورت‌های مادی بزرگ در (محل) مادی کوچک منطبع نمی‌شوند، همان‌گونه که کوه در یک دانه خردل تحصیل پیدا نمی‌کند و دریا در حوض نمی‌گنجد. این برخلاف «وجود ادراکی» است که نفس در قبول کوچک و بزرگ آن یکسان است و قادر است تصویر تمامی آسمان‌ها و زمین و مابین این دو را، در آن واحد، در خیال‌اش حاضر کند، بدون این‌که از حضور این تصویر برای‌اش ضیق و تنگی پیش آید. همان‌گونه که از مولا و سید ما محمد (ص) نقل شده است: قلب مؤمن از عرش خدا بزرگتر است.^۵

بدیهی انگاشتن این اصل، شیوه‌ای است که علامه طباطبایی نیز با کمی توضیح بیشتر بر آن باقی

مانده:

۱. سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۰۰.

۲. همان: ۱۰۱.

۳. الشیرازی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۲۲۷.

۴. الشیرازی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۳۰۱.

۵. الشیرازی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۰۱-۳۰۰.

Aslani

فرض کنید قطعه عکسی را به درازای ۱۲ سانتی متر و پهنای ۸ سانتی متر در دستان گرفته و به تماشای وی .. پرداخته‌اید. دریاچه‌ای است که آب زلال وی مانند نقره خام روی هم چیده شده و با امواج چین چین خود اهتزاز پرنشاط هوا و وزش نرم نسیم را حکایت می‌کند. .. نمای افقی این منظره، که در حدود ۱۵ کیلومتر می‌باشد .. این یک نظریه است که نظر اول می‌نامیم.

دوباره به همین قطعه عکس برگشته و خواهید دید که یک پارچه مقوای سفید که لکه‌های سیاهی در سطح‌اش قرار گرفته و با اشکال مختلفی برخی نسبتاً بزرگ و برخی نسبتاً کوچک و برخی نسبت به برخی دور و یا نزدیک، یعنی فواصل شان نسبتاً بزرگ یا کوچک می‌باشد و بس.

و این نظریه دیگری است که نظر دوم می‌نامیم.

اکنون اگر از شما پرسند که آیا این منظره پهناور با همه خصوصیات که توصیف شد، واقعاً در دست شما بوده و در این سطح ۱۲ در ۸ سانتی متر گنجیده و در وی می‌باشد؟ چه پاسخی خواهید داد؟ البته خواهید گفت نه. هیچگاه یک منظره ۱۵ کیلومتری، .. نمی‌تواند در یک صفحه ۱۲ ضربدر ۸ بگنجد. بلکه این عکس منظره را «نشان می‌دهد» .. هیچ‌گاه نمی‌توانیم بپذیریم که این منظره پهناور جهان با همه خصوصیات شگفت‌آوری که دارد .. در یک پارچه ماده ناچیز عصبی یا مغزی که اجزای جدا از هم و متراکم که بالآخره از مجموع بدن ما کوچک‌تر است گنجیده و جای گرفته باشد .. پس این صورت ادراکی نه در ماده ما [= بدن ما] جایگزین است و نه در ماده خارج از ما.^۱

نتیجه مورد نظر علامه در این بیان، تجرد «صور ادراکی» و به دنبال آن تجرد موطن این صور یعنی «نفس» است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، تأکید فلاسفه در استفاده از این اصل، بر «رئیت» صورت حسی یا خیالی این واقعیات خارجی است. همان چیزی که مورد اشکال قرار گرفته است. مستشکلین می‌گویند: انطباق کبیر در صغیر در عالم واقع محال است؛ ولی همان‌طور که خود شما هم اشاره دارید، این انطباق در عالم ادراک انجام می‌شود، نه در عالم واقع. در عالم ادراک نیز توجیهاتی علمی وجود دارد که نشان می‌دهد این انطباق ممکن است و اتفاق می‌افتد.

صورت کلی استدلال اثبات تجرد نفس با استفاده از اصل «استحاله انطباق کبیر در صغیر»
صورت کلی این استدلال، که یکی از استدلال‌های مهم اثبات تجرد نفس است، به صورت قیاس استثنایی چنین خواهد بود:

۱) اگر صور حسی (بینایی) و موطن آن‌ها که قاعدتاً محلی مانند سلسله اعصاب، مغز و یا هر کجای

اصلائی

دیگر از بدن آدمی ست، مادی باشند، باید دارای صفات و ویژگیهای مادی باشند.
 (۲) لکن این صور حسی (بینایی) و موطن آن‌ها به خاطر داشتن ویژگی «انطباع کبیر در صغیر» مادی نیستند.
 (۳) نتیجه این‌که: این صور حسی، خودشان و موطن‌شان (نفس) مادی نیستند.

صورت کلی اشکالات وارده بر استدلال فوق

محور اشکالات وارده بر استدلال فوق در واقع یک توضیح علمی ست که مقدمه دوم این استدلال را مورد خدشه قرار می‌دهد. این توضیحات علمی که پس از این به آن‌ها خواهیم پرداخت، حاوی این نکته‌اند: کشفیات علمی جدید نشان می‌دهند که در حین «فرآیند حصول ادراکات حسی» اتفاقات بسیار پیچیده‌ای در مغز و سلسله اعصاب رخ می‌دهد که به صورت علمی تبیین می‌نماید: «در یک فضای صرفاً مادی و بدون حضور هیچ امر مجردی، اشیاء مادی که خودشان دارای ابعاد بسیار بزرگ هستند و تصویر آن‌ها در مغز و سلسله اعصاب بسیار کوچک است، بزرگ و به اندازه واقعی خود دیده می‌شوند»^۱.

این توضیحات علمی بیانگر آن است که فلاسفه و متفکرانی که به این پیشرفت‌ها دست نیافته بودند، گمان می‌کردند که ادراک اشیاء بسیار بزرگ در ابعاد واقعی آن‌ها، با وجود تصاویر کوچک منتقش شده از آن‌ها در چشم یا سلسله اعصاب از سنخ انطباع کبیر در صغیر و محال است؛ حال آن‌که این توضیحات علمی نشان می‌دهد که چنین فرآیندی (ادراک اشیاء به اندازه واقعی خود با وجود تشکیل تصاویر بسیار ریز از آن‌ها در چشم یا سلسله اعصاب) بدون حضور هیچ امر غیرمادی، نه تنها ممکن است بلکه چنین چیزی در عالم ماده رخ می‌دهد. اشتباه این فلاسفه و متفکران این است که گمان می‌کنند اصل استحالة کبیر در صغیر که در عالم واقع صحیح است و ما نیز به صحت آن اعتراف داریم، در عالم ادراک حسی نیز صحیح است، در حالی که تحقیقات علمی نشان می‌دهد که این گونه نیست^۲.

تبیین ارتباط میان «اصل استحالة انطباع کبیر در صغیر» و «فرآیند ماتریالیستی حصول

ادراکات حسی»

قبل از ورود به بحث تبیین این نسبت، لازم است به چند نکته که در واقع هر کدام از آن‌ها خود یک

۱. طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۹۸؛ چرچند، ۱۳۹۱: ۲۱۰-۲۰۹.

۲. چرچند ۱۳۹۱: ۲۱۰-۲۰۹؛ بیان مصداق این اشکال کلی پس از این خواهد آمد.

اصل هستند، توجه شود.

۱) اصل «استحالة انطباع کبیر در صغیر» مربوط به عالم ماده است. یعنی انطباع کبیر بر صغیر در عالم ماده محال است؛ و در عوالم دیگر (مجردات) از آنجا که اساساً بُعد، به معنایی که در عالم ماده ادراک می شود وجود ندارد، این اصل کاربردی نخواهد داشت.

۲) علم انسان به اشیاء مادی علم حصولی است. یعنی متعلق ادراک حسی اولاً و بالذات صور ادراکی و ثانیاً و بالعرض اشیاء مادی هستند. به هر حال انسان در ادراک حسی مستقیماً با «صور ادراکی» سروکار دارد نه با خود اشیاء مادی.^۲

۳) موطن این صور ادراکی، لاجرم درون فاعل شناساست نه خارج از او؛ اعم از این که این موطن

۱. هر چند شیخ اشراق و برخی از فلاسفه معاصر غربی علم به محسوسات را به نوعی حضوری می دانند و علامه طباطبایی نیز از جهتی خاص و نه با زاویه دید اشخاص نامبرده، نوعی حضور در ادراکات حسی را می پذیرد؛ اما هیچ کدام از آن ها نه می توانند مغایرت میان «فاعل شناسا» و «شیاء مادی» را انکار نمایند و نه این کار را کرده اند. از آنجا که مسلماً به منظور ادراک حضوری، اتحاد میان عالم و معلوم، آن هم اتحاد حقیقی لازم است و این اتحاد میان «فاعل شناسایی» و «شیاء مادی» در عالم ماده غیر ممکن است، نمی توان ادراک حسی را ادراک حضوری دانست. (ر.ک: مقاله «استدلال خطای حسی و امکان تصور متعارف از ادراک حسی در فلسفه علامه طباطبایی»، در ذهن، حسنی، حمید؛ اکبریان، رضا. شماره ۶۹، صص ۸۴-۵۳، ۱۳۹۶؛ و نیز مقاله «حضور بودن محسوسات»، در معرفت فلسفی، سلیمانی امیری، عسکری. شماره ۷، صص ۴۲-۱۱، ۱۳۸۴؛ و نیز کتاب مسائل و نظریات ادراک حسی، نوشته: کرین، تیم و دیگران. ترجمه: یاسر پوراسماعیل. تهران: حکمت. ۱۳۹۱؛ و نیز کتاب فلسفه ادراک حسی، نوشته: فیض، ولیام. ترجمه: یاسر پوراسماعیل. تهران: حکمت. ۱۳۹۱)

۲. برای اثبات این حقیقت که در علم حصولی ما فقط صور ادراکی را مشاهده می کنیم و نه خود اشیاء را، استدلال های متعددی ارائه شده است. از میان این استدلال ها، استدلال «وجود خطاهای حسی» مهم تر و قاطع تر از بقیه به نظر می رسد. در این که انسان در ادراک حسی خود خطا می کند، شکی نیست. هر چند اخیراً برخی مانند آلفرد نورث وایتهد و ساموئل الکساندر با طرح نظریات «موقعیت چندگانه» و «شیاء مرکب» سعی دارند وجود خطاهای حسی را انکار نمایند، ولی براهین آن ها فاقد وجهت است و نادرست به نظر می رسد. (ر.ک: مقاله «بررسی و نقد برهان خطای حسی»، در اندیشه دینی، کشفی، عبدالرسول. شماره ۹۸، صص ۱۳۰-۱۱۳، ۱۳۸۰). در هر صورت یکی از براهین مستحکم اثبات «ادراک انحصاری صور ادراکی» در علم حصولی همین برهان خطای حسی است. این برهان را می توان به صورت یک قیاس استثنایی این گونه تنظیم کرد:

مقدمه اول: اگر ما در ادراک حسی «خود اشیاء» را می دیدیم، و نه صورت ادراکی آن ها را، آن گاه می بایست مانند علم حضوری که ادراک اشیاء در آن بدون واسطه است، خطای ادراکی نمی داشتیم.

مقدمه دوم: لکن ما در ادراک حسی خطای ادراکی داریم.

نتیجه: ما خود اشیاء را نمی بینیم، بلکه صورت ادراکی آنها را مشاهده می کنیم.

توضیح این که: به عنوان مثال وقتی ما به یک چوب گلف در هوا نگاه می کنیم، آن را کاملاً راست مشاهده می کنیم. اما وقتی همین چوب گلف را درون ظرف آبی قرار می دهیم، آن را شکسته می بینیم. در این که ما چوب گلف را یک بار واقعاً راست می بینیم و بار دیگر همان چوب گلف را واقعاً شکسته می بینیم، هیچ شکی نداریم. بر این اساس و با در نظر گرفتن این اصل عقلی که یک شیء واحد نمی تواند در آن واحد هم راست باشد و هم شکسته، این پرسش پیش می آید که چگونه ممکن است یک شیء واحد بدون این که تغییری در ساختار آن به وجود بیاید، یک بار راست دیده شود و بار دیگر شکسته؟ پاسخ روشن این پرسش این است: ما خود چوب گلف را نمی بینیم. آن چه که ما مشاهده می کنیم صورت ادراکی چوب گلف است که در ذهن ما منعکس می شود. این صورت یک بار در ذهن ما به صورت «راست» منعکس می شود و بار دیگر به صورت «شکسته». علت این تفاوت هم با توجه به قوانین مربوط به شکست نور، روشن است.

ماده یا غیرماده در نظر گرفته شود.

۴) یکی از ضروریات بدیهی و غیرقابل انکار شکل‌گیری تصاویر در عالم ماده، وجود محل شکل‌گیری این تصاویر است که در عرف به آن «پرده» می‌گویند. از آنجا که موضوع مورد بحث تشکیل تصاویر مادی در عالم مادی است، البته این پرده باید از جنس ماده باشد. معنی این سخن این است که: تصویر در عالم ماده الزاماً بر روی پرده مادی تشکیل می‌شود و بدون پرده یا محل شکل‌گیری تصویر، تصویری در کار نخواهد بود^۱ و تا «تصویر»ی نباشد، «رؤیت»ی هم در کار نخواهد بود. این پرده می‌تواند از جنس «جامد»، «مایع» و یا حتی «گاز» باشد، ولی بالاخره باید وجود خارجی مادی داشته باشد و نکته بسیار مهم این است: پس از انجام تمام فرآیندهایی که برای شکل‌گیری تصویر در عالم ماده رخ می‌دهد، اعم از این که این تصویر توسط چشم، دوربین عکاسی، تلوزیون یا هر دستگاه دیگری ایجاد شود، تا تصویر روی پرده مادی نیفتد ما تصویری نخواهیم داشت. بدیهی است که بدون تصویر مشاهده‌ای هم نخواهد بود.

۵) یکی از ویژگی‌های عالم ماده داشتن بُعد است. اشیاء مادی الزاماً دارای طول، عرض و ارتفاع هستند. یکی از ویژگی‌های ابعاد در عالم ماده که رابطه تنگاتنگی با بحث مورد نظر ما دارد این است: «نسبت میان اشیاء مادی همواره ثابت است». مثلاً از حیث طول، نسبت شیئی که درازای آن دو متر است به شیئی دیگری که درازای آن یک متر است، همواره نسبت ثابت ۲ به ۱ است، به طوری که این نسبت تا عالم ماده باقی است، ۲ به ۱ باقی خواهد ماند. همین‌طور است نسبت این ابعاد در مورد سطح و حجم.

برای روشن شدن مطلب فرض کنید از رشته کوهی به طول ۵ کیلومتر (۵۰۰,۰۰۰ سانتی‌متر) که دارای حداکثر ارتفاع ۲ کیلومتر (۲۰۰,۰۰۰ سانتی‌متر) است، عکسی گرفته شده و این عکس در کاغذی به ابعاد ۲۰ سانتی‌متر در ۸ سانتی‌متر چاپ شده است. اگر این عکس را به کوه بچسبانیم

۱. اولاً همان‌طور که گفتیم لزوم وجود پرده مادی برای تشکیل تصاویر مادی در جهان مادی، امری بدیهی است. ثانیاً مؤید سخن ما این نکته غیرقابل انکار علم فیزیک است که: اشیاء مادی برای این که دیده شوند، لازم است نور به آن‌ها بتابد و این نور به چشم منعکس (وارد) شود، تا تصویری از این اشیا در دستگاه بینایی انسان تشکیل شود. نتیجه نهایی آن نیز رؤیت خواهد بود. با توجه به این که آن چه در دنیای مادی وجود دارد و رؤیت می‌شود، مادی است و غیرماده قابل رؤیت مادی نیست، آن چه که رؤیت می‌شود (شیئی یا تصویر آن) لاجرم باید مادی باشد و جرم داشته باشد تا نور را منعکس کند. حال پرسش این است: آیا آن چه که باید دیده شود و لاجرم مادی است، می‌تواند جسم نباشد و در مورد تصویر، روی جسم (پرده) تشکیل نشود؟ آن چه که نور را منعکس می‌کند جرم جسم است. بنابراین (۱) اگر «شیئی» بخواهد دیده شود، باید نور از آن شیئی منعکس شود و به چشم بتابد. (۲) اگر «تصویر» بخواهد دیده شود باید جرمی مادی داشته باشد تا بتواند نور را منعکس کند. در مورد تصویر، کار این انعکاس نور را پرده انجام می‌دهد، مگر این که معتقد شویم خود تصویر مستقلاً و بدون این که روی پرده بیفتد، جرمی دارد که نور را منعکس می‌کند، که باز در نفی ادعای ما تأثیری ندارد. در این صورت پرسش ما این خواهد بود: این جرم تصویر کیلومتری که لاجرم دارای طول و عرض و ارتفاع است در کجای بدن انسان قرار دارد؟ آیا خلأ می‌تواند نور را منعکس کند؟!

Aslani

نسبت ابعاد کوه به عکس از حیث طول و عرض ۲۵۰۰۰ به ۱ خواهد بود. اگر این عکس را به فاصله ۱ کیلومتری از کوه ببریم همان نسبت ۲۵۰۰۰ به ۱ باقی خواهد ماند و همین طور است اگر عکس را در هر فاصله‌ای از کوه قرار دهیم، در نهایت این نسبت بین این دو موجود مادی یعنی «کوه» و «کاغذ» ثابت خواهد بود.

حال با مبنا قرار دادن پنج اصل فوق، نسبت میان «اصل استحاله انطباق کبیر در صغیر» و «فرآیند ماتریالیستی حصول ادراکات حسی» را با فرض مادی بودن تمامی عناصر، مراحل و فرآیندهای ادراک حسی، مطابق ادعای ماتریالیست‌ها، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

صور ادراکی مادی، پس از طی کلیه فرآیندهای لازم برای شکل‌گیری، سرانجام در درون بدن فاعل شناسا تشکیل می‌شوند. بنابراین:

اولاً این صور باید در جایی از بدن مانند: چشم، بخشی از چشم، مغز، بخشی از مغز و یا سایر اندام‌های مادی بدن، به‌عنوان «پرده»‌ای که تصویر روی آن تشکیل می‌شود، بیفتند. زیرا طبق فرض، در تمامی مراحل و فرآیندهای تشکیل این صور، هیچ عنصر غیرمادی وجود ندارد.

ثانیاً باید توجه داشت که تشکیل این صور در دستگاه ادراکی، مقدمه «رؤیت» است. بنابراین دستگاه ادراکی انسان از نظر ماتریالیست‌ها دو کار مهم و اصلی بر عهده دارد: (۱) «تشکیل صورت ادراکی» بر اساس فرآیندهای مادی (۲) «رؤیت صورت ادراکی» باز هم بر اساس فرآیندهای مادی؛ و تا تصویری نباشد، رؤیتی در کار نخواهد بود. در این باره مثال زیر راهگشاست:

در درون یک دستگاه کامپیوتر، کدهای مربوط به یک تصویر که بر اساس ترتیب معینی از دو عدد «صفر» و «یک» تنظیم می‌شوند، به کمک تمام فرآیندهای مربوطه، در نهایت تصویری را بر روی صفحه مانیتور تشکیل می‌دهند. در این جا آن چه که قابل رؤیت است، کدام است؟ «کدها و فعل و انفعالات و ..» یا «تصویر»؟ مسلم است که تصویر، آن چه بدیهی ست، این است که چیزی که قابلیت رؤیت دارد، تصویر است، نه هیچ چیز دیگری. در بدن نیز دقیقاً همین اتفاق می‌افتد. یک سری فعل و انفعالاتی در چشم و سلسله اعصاب و .. اتفاق می‌افتد ولی آن چه که در نهایت قابل مشاهده است، تصویر است، نه هیچ چیز دیگر. همان گونه که شیخ اشراق می‌گوید: رؤیت اشیاء کبیر از طریق مشاهده [ی تصویر] صورت می‌گیرد، نه استدلال!

ثالثاً این صور ادراکی، طبق نظر ماتریالیست‌ها، صرفاً بر اساس فرآیندهای مادی، هم «تشکیل» و هم «رؤیت» می‌شوند، بنابراین:

(۱) اندازه این صور ادراکی به هنگام تشکیل، به اندازه همان پرده‌ای خواهد بود که صور روی آن

اصلاحی

می‌افتد، نه بزرگتر و نه کوچکتر. زیرا فرض بر این است که در فرآیند تشکیل صور ادراکی هیچ امر غیرمادی وجود ندارد و از آن‌جا که مطابق اصل ۵، نسبت‌های بین خطوط، سطوح و احجام در عالم ماده ثابت و لایتغیر است، هر تصویری فقط و فقط به اندازه خودش است، نه بزرگتر و نه کوچکتر. ذکر این مثال زیر برای ایضاح مطلب راهگشاست:

اطلاعاتی که در یک حافظه کامپیوتری وجود دارد و مربوط به یک عکس است، مثلاً عکس دریاچه‌ای به ابعاد ۲ کیلومتر مربع، بسته به این که در چه صفحه‌ای از مانیتور و با چه ابعادی تشکیل شود، اندازه‌های مختلفی به خود خواهد گرفت. اگر تصویر دریاچه که اندازه حقیقی (خارجی) آن ۲ کیلومتر مربع است توسط کامپیوتر روی صفحه مانیتور ۱۴ اینچی بیفتد، به اندازه ۱۴ اینچ مربع تشکیل خواهد شد و اگر روی صفحه ۲۰ اینچی بیفتد، به اندازه ۲۰ اینچ مربع تشکیل خواهد شد و قس علی هذا.

۲) اندازه این صور ادراکی، به هنگام رؤیت نیز به اندازه همان پرده‌ای خواهد بود که این صور روی آن تشکیل می‌شوند. زیرا در فرآیند رؤیت صور ادراکی نیز هیچ عنصر غیرمادی دخالت ندارد و بنابراین باز با استناد به اصل ۵، که می‌گفت نسبت‌های بین خطوط، سطوح و احجام در عالم ماده ثابت و لایتغیر است، رؤیت آن‌ها نیز باید به اندازه خودش باشد؛ چراکه علاوه بر فرآیند تشکیل صور ادراکی، فرآیند رؤیت این صور نیز مادی است و نمی‌تواند از قوانین ماده تبعیت نکند. یعنی به هیچ وجه نخواهد توانست با فرآیندهای مادی، تأکید می‌کنیم با فرآیندهای مادی، با «صورتی که آن را می‌بیند» کاری کند که بزرگتر از اندازه‌ای که روی پرده تشکیل شده به نظر آید. مؤید نظر ما همان مثال بالا در مورد دریاچه است. اندازه واقعی دریاچه که ۲ کیلومتر مربع است، روی هر صفحه مانیتوری که بیفتد، الف) به همان اندازه تشکیل، و ب) به همان اندازه دیده خواهد شد؛ نه بزرگتر و نه کوچکتر. مگر همه این تصاویر مختلفی که بر روی مانیتورهای مختلف و با ابعاد مختلف می‌افتند، همان یک واقعیت را منعکس نمی‌کنند؟ پس چرا ابعادشان مختلف و دقیقاً به اندازه مانیتوری است (بخوانید پرده‌ای است) که تصویر بر روی آن ثبت می‌شود؟! پاسخ این است: چون «واقعاً» هیچ عنصر غیرمادی در کار نیست. اگر در دستگاه ادراکی انسان هم هیچ عنصر غیرمادی وجود نداشته باشد، همین اتفاق خواهد افتاد. یعنی هم «تشکیل تصویر» و هم «رؤیت آن» وابسته به اندازه پرده‌ای خواهد بود که تصویر روی آن تشکیل می‌شود، زیرا رؤیت یعنی رؤیت تصویر، نه رؤیت فعل و انفعالات و...؛ بالاخره در نهایت امر، این تصویر باید جایی بر روی این بدن مادی بیفتد که به هر صورت از اندازه واقعی آن کوچکتر خواهد بود و کوچکتر دیده خواهد شد.

اما واقعیت این است که برخلاف فرض مطرح شده، ما «اشیاء مادی کبیر» را به اندازه‌هایی بسیار

Aslani

بزرگتر از «تصاویری که، طبق فرض، از آن‌ها در اجزاء بدن تشکیل می‌شود و بر اساس قواعد مادی می‌باید تشکیل شود»، می‌بینیم. اگر مطابق فرض، تمام دستگاه‌های ادراکی ما مادی بود و هیچ عنصر غیرمادی دیگری در آن وجود نداشت، از آن‌جا که ما فقط با آن صور ادراکی سروکار داریم و فقط آن‌ها را می‌بینیم و چون در عالم ماده نسبت بین ابعاد همواره مقدار ثابتی است، باید اشیاء کبیر را در ابعاد میلی متری و یا حتی کمتر می‌دیدیم نه در ابعاد متری و کیلومتری؛ اما واقعیت این است که ما آن‌ها را در ابعاد متری و کیلومتری می‌بینیم و نه میلی متری.

نتیجه این‌که: برخلاف تصور ماتریالیست‌هایی مانند چرچلند، که بیان اشکالات وارده از طرف آن‌ها به صورت مصداقی، بلافاصله پس از این نتیجه‌گیری بیان خواهد شد، «اصل استحاله انطباع کبیر در صغیر» نه تنها در «عالم واقع» بلکه در «عالم ادراک حسی» نیز ساری و جاری است. بنابراین صور ادراکی حسی و موطن این صور که آن را نفس می‌نامند، دارای خواص و ویژگی‌هایی است که به هیچ وجه از قوانین و خصوصیات عالم ماده تبعیت نمی‌کند. به دیگر سخن این صور ادراکی و موطن آن‌ها (نفس)، غیرمادی یعنی مجردند.

بررسی دو اشکال از اشکالات وارده بر «اثبات تجرد نفس با استناد به اصل استحاله انطباع کبیر در صغیر»

اشکال اول

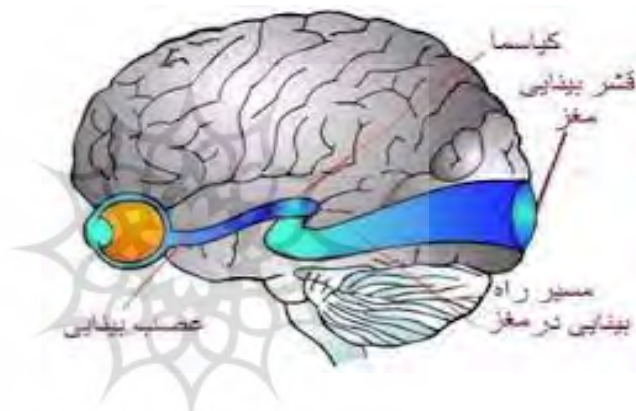
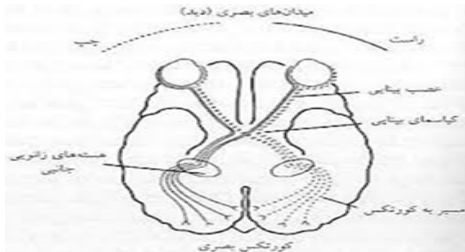
یکی از افرادی که از اطلاعات علمی، نتیجه‌ای ماتریالیستی و خلاف واقع اخذ کرده، آقای پاول چرچلند است که نظریه «فیزیکالیسم حذف‌گرایانه» وی مشهور است. ایشان در این باره می‌نویسد: سازمان و کارکرد سیستم بینایی به معماری کر تکس مخی مربوط می‌شود. درست پس از میله‌ها و مخروط‌های شبکیه، یک لایه به هم پیوسته از نورون‌های کوچک وجود دارد که پیش از اتصال به سلول‌های طویل‌گره‌ی، برخی از عملیات اولیه را بر روی خروجی‌های شبکیه انجام می‌دهند. این سلول‌ها مجموعاً یک رشته ضخیم را تشکیل می‌دهند که عصب بینایی خوانده می‌شود و از انتهای شبکیه خارج می‌شود. عصب بینایی به یک هسته کر تکسی (= تمرکزی از سلول‌های عصبی به هم پیوسته) در عقب هیپوتالاموس منتهی می‌شود که جسم زانویی جانبی خوانده می‌شود. در این‌جا نیز سلول‌ها یک نقشه توپوگرافیک^۱ از شبکیه تشکیل می‌دهند که گرچه از نظر ابعادی

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به مقاله: «نقد روایت پاول چرچلند از فیزیکالیسم حذف‌گرایانه»، در اندیشه دینی، کشفی، عبدالرسول. شماره ۲۶. صص ۱۸-۱۳۸۷.

۲. نقشه‌های توپوگرافی نقشه‌هایی هستند که در آن‌ها علاوه بر درج مشخصات سطحی (افقی) زمین، مشخصات ارتفاع (عمودی) زمین نیز درج شده است. در این‌جا منظور تشکیل تصویری سه‌بعدی از واقعیت خارجی در شبکیه است.

اصلائی

معوج شده حفره شبکیه، یعنی مرکز فیزیکی و کارکردی آن است، اما کاملاً آن را بازنمایی می‌کند. سپس سلول‌های زانویی جانبی به نواحی برودمان^۱ مختلفی در منتهی‌الیه عقبی سطح نیم‌کره‌های مخی منتهی می‌شوند.



این نواحی در مجموع کرتکس بینایی خوانده می‌شوند. کرتکس بینایی، بازنمایی توپوگرافیک شبکیه است. هر نیمکره نشانگر یک نیمه سطح شبکیه است. اما در کرتکس بینایی و در پردازش پیش کرتکسی آن، [چیزی] بیش از آنچه که در سیستم حسی انجام می‌شود، صورت می‌گیرد. کرتکس بینایی صرفاً بازنماینده نواحی تحریک شبکیه

۱. قشر مغز (cortex) مسئول کلیه رفتارهای ارادی انسان است. رفتارهای شناختی (cognitive) انسان نیز از این ارگان سرچشمه می‌گیرند. در واقع این بخش مغز نقش کلیدی در حافظه، توجه، ادراک، آگاهی، تفکر، زبان و آگاهی دارد. کوربینین برودمان (Korbinian Brodmann) نورولوژیست مطرح آلمانی بر اساس تحقیقات و مطالعاتی که انجام داده بود، کورتکس مغز انسان و سایر نخستی‌سانان را برای مطالعه و بررسی ساده‌تر به ۵۱ قسمت تقسیم کرد و در ادامه دانشمندان گوناگون طی تحقیقات بسیار گسترده این نواحی را مورد کنکاش قرار دادند و ارتباط آن‌ها را با وظایف اصلی مغز مشخص نمودند. به همین جهت به این نواحی کرتکس مغز نواحی برودمان می‌گویند. - برگرفته از سایت (<http://www.daneshagahi.com/scientists-posts/57-EEG>)

برودمان خود در کتابش (Brodmann, 1994: 141) این مناطق قشر مخ را به ۵۱ منطقه تقسیم‌بندی کرده است، اما در سایت ویکی‌پدیا به زبان انگلیسی (https://en.wikipedia.org/wiki/Korbinian_Brodmann) تعداد این مناطق ۵۲ منطقه ذکر شده است.

Aslani

نیست، زیرا گروه نورون‌های بینایی در پاسخ‌هایشان به جنبه‌های ویژه اطلاعات بصری، بسیار تخصص یافته‌اند. سلولی که در مرتبه پایین تری از این طبقه‌بندی تخصصی قرار می‌گیرد، تنها به تفاوت روشنایی در درون میدان دریافتی اش (= ناحیه‌ای از شبکیه که بدان حساس است) حساسیت نشان می‌دهد. اما یک سلول بلندمرتبه تر تنها به خط و لبه‌های جهات مشخص درون میدان مربوط به خود حساس است. سلول‌های رده‌های بالاتر تنها به خط‌ها و لبه‌های حرکت در جهاتی خاص حساس هستند و الی آخر. این سیستم انباشت‌گر پردازنده اطلاعات، جذابیت خیره‌کننده‌ای دارد.^۱

پاسخ به اشکال اول

توضیحاتی که چرچلند ارائه می‌نماید، مربوط به تحلیل مادی فرآیندهایی است که پس از شکل‌گیری تصاویر در شبکیه، بر روی این تصاویر صورت می‌گیرد. ایشان در این متن، تجزیه و تحلیل پیام‌های دریافت شده از «تصاویر شکل گرفته در شبکیه»، توسط اندام‌های مختلف مغزی را توضیح می‌دهد و از عباراتی مانند «نقشه توپوگرافیک از شبکیه»، «بازنمایی توپوگرافیک شبکیه» و «بازنمایندۀ نواحی تحریک شبکیه» استفاده می‌نماید. این اصطلاحات دقیقاً به این منظور به کار رفته‌اند که نشان دهند: پس از تشکیل تصویر اشیا بر روی شبکیه، در ضمن فرآیند پیچیده ادراک حسی («فرآیند مادی رؤیت تصاویر»)، امکان مشاهده تصاویر کوچک به صورت بزرگ و واقعی وجود دارد. در این جا سه فرض درباره این رؤیت یا مشاهده قابل طرح است:

۱) آنچه انسان مشاهده می‌کند، همان تصاویر شکل گرفته بر روی شبکیه است. این فرض با توضیحات چرچلند و کلاً با تبیین‌هایی که از فرآیند مشاهده در علوم تجربی صورت می‌گیرد مغایر است. ظاهراً همان‌گونه که چرچلند توضیح می‌دهد، پس از تشکیل تصویر اشیا بر روی شبکیه، بسیاری اتفاقات دیگر می‌افتد که در نهایت منجر به تشکیل «تصاویر بازنمایی شده» (که چرچلند آن را «بازنمایی توپوگرافیک شبکیه» و .. می‌نامد) از روی این تصویر شده و این تصویر دوم است که رؤیت می‌شود. بنابراین این فرض نامعقول از بحث خارج می‌شود. بر فرض هم که بپذیریم تصویر شکل گرفته بر روی شبکیه رؤیت می‌شود، تصویر تشکیل شده بر روی شبکیه هم میلی متری بلکه میکرومتری است و باید به همان اندازه دیده شود.

۲) آنچه انسان مشاهده می‌کند، همان تجزیه و تحلیل‌های عصبی‌ای (در نهایت سیگنال‌های عصبی) است که چرچلند برخی از آن‌ها را تبیین کرده است. این نیز فرض غیرمعقولی است. زیرا این سیگنال‌ها و به‌طور کلی فرآیندهای عصبی، در نهایت باید منجر به تشکیل تصویر دیگری شوند که

اصلاحی

قابل مشاهده باشد. آیا می توان فرض کرد که خود این سیگنال‌ها و فرآیندهای عصبی به صورت تصویر دیده شوند؟! درست مثل دستگاه‌های مختلف الکترونیکی که پس از فرآیندهای پیچیده‌ای، سیگنال‌های الکترونیکی را در نهایت به «تصویر قابل مشاهده» تبدیل می کنند.

۳) آن چه انسان مشاهده می کند، تصویر دومی ست که طی فعل و انفعالاتی، که چرچلند بخشی از آن‌ها را توضیح می دهد، از روی تصویر شبکیه ساخته می شود. در این فرض، پرسش این است: این تصاویر دقیقاً کجا تشکیل می شوند؟ در اعصابی که به سوی مغز می روند؟ در کیاسمای بینایی؟ در هسته‌های زانویی جانبی؟ در کر تکس مغز؟ و یا... قطعاً این تصاویر اولاً برای تشکیل شدن الزاماً باید بر روی پرده‌ای مادی بیفتند، ثانیاً در هر کجا و بر روی هر پرده مادی که تشکیل شوند اندازه معینی خواهند داشت و همان طور که پیشتر در جای خود تبیین کردیم، دقیقاً به همان اندازه دیده خواهند شد و قطعاً «اندازه خارجی» آن‌ها که بر روی یکی از اندام‌های مغزی خواهد افتاد، و «اندازه‌ای دیداری» آن‌ها از اندازه «پرده‌ای» که بر روی آن تشکیل می شوند تجاوز نخواهد کرد. بیننده هم که طبق فرض جز با عالم ماده با چیز دیگری سروکار ندارد، دقیقاً به دلیل مساوی بودن «اندازه خارجی» و «اندازه دیداری» این صور حسی، باید آن‌ها را به همان اندازه (میلی متری و سانتی متری) مشاهده کند؛ ولی این طور نیست و بیننده تصاویر را بسیار بزرگتر از آن اندازه‌ای که در آن پرده تشکیل می شوند، می بیند. شهید مطهری در پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم مطالبی با همین مضمون نگاشته است که بیان آن‌ها خالی از لطف نیست:

دانشمندان روحی [معتقد به وجود روح] از راه عدم انطباق خواص امور روحی بر خواص عمومی ماده اثبات می کنند که امور روحی (همان‌ها که حضوراً به آن‌ها آگاه هستیم) مادی نیست، پس نمی تواند بر فعالیت‌های عصبی منطبق شود، پس فعالیت‌های عصبی مقدمه پیدایش یک سلسله امور غیر مادی ست نه عین آن‌ها. اما دانشمندان مادی به جای آن‌که به اصل مطلب توجه کنند و ثابت کنند که آنچه ما درک می کنیم عین همان فعالیت‌های عصبی ست از مطلب خارج شده، از کُتب فیزیک یا فیزیولوژی یا روانشناسی جدید مطالبی را ذکر می کنند که ارتباطی به مدعای فلاسفه ندارد و مثل این‌که پیش خود گمان می کنند که کسانی که روح و امور روحی را مجرد می دانند از این مطلب آگاهی نداشته و اگر آگاهی پیدا کنند داعی برای عقیده به تجرد روح نخواهند داشت. مثلاً دکتر ارانی در جزوه بشر از نظر مادی می گوید:

«موقع فکر کردن، تغییرات مادی در سطح دماغ بیشتر می شود، خون متوجه دماغ می گردد، مغز بیشتر غذا می گیرد و بیشتر مواد فسفری پس می دهد به طوری که در ادراک شخص فکرکننده مقدار این ماده بیشتر می شود. موقع خواب که مغز زیاد کار انجام نمی دهد، کمتر غذا می گیرد. این خود دلیلی بر مادی بودن آثار فکری ست.»

Aslani

سایر استدلال‌های مادیین نیز از همین قبیل است، یعنی همه خارج از موضوع است. .. حقیقت این است که از مطالعه کُتب مادیین این مطلب به خوبی روشن می‌شود که آنان از عقاید فلاسفه الهی و روحی و از تصویری که این دانشمندان در باب خدا و روح یا سایر مسائل دارند، اطلاع درستی ندارند و اطلاعات‌شان منحصر است به آنچه مردم عوام در باب روح و جن و پری و غیره دارند و یا آنچه ایده‌آلیست‌ها _ که گفته‌هایشان از گفته‌های عوام پایین‌تر است _ گفته‌اند.^۱

نتیجه این‌که: چنین بیاناتی هیچ مشکلی برای استدلال «اثبات تجرد نفس» فراهم نمی‌کند. چراکه با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، رؤیت بدون وجود صورت ادراکی (تصویر قابل مشاهده) میسر نیست. هر دانشمند، فیلسوف یا متفکری پس از ارائه هر بیانی درباره فرآیند تشکیل صور ادراکی در سیستم بینایی، دست آخر باید توضیح دهد که این صور ادراکی برای رؤیت شدن کجا تشکیل می‌شوند و اندازه آن‌ها چقدر است.

اشکال دوم

علامه طباطبایی این اشکال را این‌گونه مطرح می‌نماید.

.. ممکن است در بیان گذشته خرده‌گیری نموده و بگویند ادراک همان خاصه مادی است که در سلسله عصب یا مغز حاصل می‌شود و موضوع بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی را کاوش‌های علمی حل کرده است. علم امروزه عقیده دارد به این‌که دستگاه ادراک بصری یک دستگاه دقیق عکاسی بیش نیست و همه اشعه در نقطه زرد چشم گرد آمده و ابصار محقق می‌شود و ما به جز همان نقطه چیزی نمی‌بینیم. چیزی که هست از کوچکترین جزئی که در این نقطه مشاهده می‌کنیم، بقیه اجزاء را اندازه می‌گیریم و از نسب و فواصل اجزاء، بزرگتری و کوچکتری نسبی به دست می‌آید؛ و البته در این مرحله اختلاف کیفیات دیگر از قبیل سایه‌ها و مانند آن‌ها نیز مؤثر است. تا این‌جا تنها اختلافات نسبی مؤثر می‌باشد و چون با رؤیت‌های دیگری حجم باصره خود را تقریباً نسبت به بدن خود و بدن خود را با جسم‌های خارج از خود اندازه گرفته‌ایم، از این روی می‌دانیم که تقریباً نسبت حاضره را تا چه اندازه باید بزرگ نمود تا به حقیقت نزدیک شده و انطباق پذیرد و در نتیجه هنگام رؤیت خارج، به انضمام این افکار، جهان پهنآوری را تحت ابصار می‌آوریم و می‌پنداریم که شخص، این ابصار با این بزرگی را درک می‌کند.^۲

اصلاحی

گاهی این اشکال را با تشبیه دستگاہ بینایی به پروژکتورهایی که تصویر را روی پرده می‌اندازند و یا با تشبیه به میکروفیلم بیان می‌کنند و می‌گویند: همان‌طور که پروژکتورها، میکروفیلیم‌ها و دستگاہهای نشان‌دهنده آن‌ها با استفاده از خاصیت فیزیکی نور قادرند عکس‌های بسیار کوچک را بزرگ‌نمایی کنند و روی پرده بیاندازند، دستگاہ بینایی هم درست همین کار را انجام می‌دهد و در توضیح چگونگی انجام این کار توسط دستگاہ بینایی توضیحاتی شبیه توضیحات فوق ارائه می‌نمایند.

پاسخ به اشکال دوم

همان‌طور که مکرر بیان کردیم تصویر در عالم ماده برای این که اولاً وجود عینی پیدا کند و ثانیاً قابل مشاهده باشد باید روی پرده بیفتد. اندازه این تصویر دقیقاً به اندازه پرده‌ای است که تصویر روی آن تشکیل می‌شود. از آن‌جا که، مطابق ادعای برخی از ماتریالیست‌ها، در تمام فرآیندهای ادراکی از ابتدای شروع تا «تشکیل تصویر» و «رؤیت آن» هیچ عنصر غیرمادی وجود ندارد، بیننده نیز این تصاویر را به اندازه‌ای که بر روی پرده مادی مجسم می‌شوند می‌بیند، نه بزرگتر و نه کوچکتر.

در این‌جا نیز همین اصل، فساد این اشکال را به روشنی نشان می‌دهد. بالاخره تصویر موجود بر روی آن میکروفیلم‌ها برای رؤیت باید روی پرده‌ای بیفتند به این معنا که این تصاویر با استفاده از خاصیت فیزیکی نور و با استفاده از عدسی‌ها و سایر ابزارهای مرتبط، هر اندازه که بزرگ‌نمایی شوند دست آخر برای رؤیت شدن باید روی پرده‌ای معین بیفتند و روی هر پرده‌ای که بیفتند به اندازه همان پرده خواهند بود، نه بزرگتر و نه کوچکتر. نکته بسیار مهمی که بیان ما را کاملاً تأیید می‌کند این است که: اگر شخصی بتواند عکسهای موجود بر روی خود یک میکروفیلم را مشاهده کند آن‌ها را به اندازه بسیار ریز (میکرو) می‌بیند؛ اگر میکروفیلم را در درون دستگاہ مخصوص قرار دهد و آن دستگاہ را مثلاً به یک «تلوزیون» و یا «دستگاہ پخش تصویر» دیگری که اندازه آن ۲۰ اینچ است وصل کند تصویر ۲۰ اینچی خواهد دید و اگر آن را به تلوزیون ۶۰ اینچی وصل کند تصویری ۶۰ اینچی خواهد دید و الی آخر.

از طرف دیگر بیان این مسائل که ما با مقایسه نِسب فواصل، بزرگی و کوچکی این صور ادراکی را تشخیص می‌دهیم نیز اشکالی به این استدلال وارد نمی‌کند زیرا:

اولاً ما بالوجدان تفاوت بین «درک ساده یک شیء» و «درک مقایسه بین یک شیء با تصویر آن» را ادراک می‌کنیم و بالوجدان تشخیص می‌دهیم که ادراک حسی مورد مشاهده ما از اشیا، از نوع اول است و نه از نوع دوم. یعنی ما ادراک تصویر داریم، نه ادراک مقایسه. همان چیزی که شیخ اشراق به

Aslani

آن این گونه اشاره می‌کند: رؤیت اشیاء کبیر از طریق مشاهده [ی تصویر] صورت می‌گیرد، نه استدلال! ثانیاً مقایسه نسبت اندازه میان اشیاء مختلف مادی با یکدیگر از طریق مقایسه نسبت صور ادراکی آنها با هم، اصل استحاله انطباع کبیر در صغیر را نقض نمی‌کند. زیرا اصل «استحاله انطباع کبیر در صغیر» بر مبنای مقایسه میان «ادراک فاعل شناسا از اندازه واقعی یک شیء» و «اندازه صورت ادراکی همان شیء در محل مادی» بنا بر فرض صرفاً مادی بودن ادراک بنا شده است. درحالی که توضیح مستشکل مربوط به مقایسه صور ادراکی اشیاء متفاوت با یکدیگر است؛ که این دو هیچ ربطی به هم ندارند و مخل استدلال نیستند.

نتیجه‌گیری

ادعای برخی از دانشمندان معاصر مبنی بر این که: اصل استحاله انطباع کبیر در صغیر صرفاً مربوط به عالم واقع است و شامل عالم ادراک نمی‌شود، ادعایی نادرست است. نادرستی این ادعا وقتی معلوم می‌شود که توجه داشته باشیم:

۱) در عالم ماده، تصویر برای «تشکیل» و «رؤیت شدن» الزاماً باید بر روی یک پرده (جامد، مایع و یا گاز) بیفتد.

۲) نسبت اندازه‌های طولی، سطحی و حجمی اشیاء نسبت به یکدیگر در عالم ماده همواره ثابت است و تغییر نمی‌کند.

طبق ادعای این دانشمندان در فرآیند حصول ادراک حسی، هیچ عنصر غیرمادی حضور ندارد. بنا بر این ادعا، تصاویری که محصول فرآیند ادراک حسی‌اند، برای تشکیل و رؤیت شدن الزاماً باید روی پرده‌ای مادی منعکس گردند (اصل اول) و الزاماً به اندازه پرده‌ای که روی آن تشکیل می‌شوند «تشکیل» و «دیده» خواهند شد (اصل دوم). بنابراین این صور ادراکی الزاماً باید در ابعاد میلی‌متری یا کمتر از میلی‌متری دیده شوند، زیرا طبق نظر همین دانشمندان این تصاویر بر روی شبکه یا مغز و یا اجزاء دیگر بدن تشکیل می‌شوند که در مجموع از سطح و یا حجم کل بدن کمترند، این در حالی است که انسان بالوجدان آنها را بسیار بسیار بزرگتر از سطح و یا حجم کل بدن خود می‌بیند.

منابع

- ارسطو (۱۳۶۹)، *درباره نفس*، ترجمه علی مراد داودی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۹.
- انیس، ابراهیم؛ منتصر، عبدالحلیم؛ الصوالحی، عطیه؛ خلف احمد، محمد (۱۴۲۵ه.ق/۲۰۰۴م)، *المعجم الوسیط*، قاهره: مکتبه الشروق الدولیه، ۱۴۲۵ه.ق/۲۰۰۴م.
- چرچلند، پاول (۱۳۹۱)، *ماده و آگاهی در آمدی به فلسفه ذهن امروز*، ترجمه امیر غلامی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
- حسینی، حمید؛ اکبریان، رضا (۱۳۹۶)، «استدلال خطای حسی و امکان تصور متعارف از ادراک حسی در فلسفه علامه طباطبایی» در *ذهن*، شماره ۶۹، صص ۸۴-۵۳، ۱۳۹۶.
- سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۸۴)، «حضور بودن محسوسات» در *معرفت فلسفی*، شماره ۷، صص ۴۲-۱۱، ۱۳۸۴.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات (ج ۲)*، با تصحیح و مقدمه هانری کرین، سید حسن نصر و نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- شکری، محمود؛ کرد فیروزجایی، یارعلی (۱۳۹۰)، «بررسی ثنویت نفس و بدن از دیدگاه دکارت و ملاصدرا» در *قبسات*، شماره ۶۲، صص ۱۵۴-۱۳۳، ۱۳۹۰.
- الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۴۱۰ه.ق.)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (ج ۱، ۳، ۸)*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ه.ق.
- ___ (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه*، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم (ج ۱)*؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
- ___ (۱۳۹۱)، *بدایه الحکمه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۱.
- ___ (۱۳۷۸)، *تفسیر المیزان (ج ۱۴)*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۳)، *علم النفس فلسفی*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۹۳.
- فیش، ویلیام (۱۳۹۱)، *فلسفه ادراک حسی*، ترجمه یاسر پوراسماعیل، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۱.
- کرین، تیم؛ بنجور، لارنس؛ و دیگران (۱۳۹۱)، *مسائل و نظریه‌های ادراک حسی در فلسفه معاصر*، ترجمه یاسر پوراسماعیل، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۱.
- کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۰)، «بررسی و نقد برهان خطای حسی» در *اندیشه دینی*، شماره ۸ و ۹، صص

Aslani

۱۳۰-۱۱۳، ۱۳۸۰.

____ (۱۳۸۷)، «نقد روایت پاول چرچلند از فیزیکیالیسم حذف گرایانه» در اندیشه دینی، شماره ۲۶، صص ۱۸-۱، ۱۳۸۷.

معلوف، لویس (۱۳۸۶)، فرهنگ دانشگاه ترجمه المنجد الابدی، ترجمه احمد سیاح، تهران: فرحان، ۱۳۸۶.

Brodmann, Korbinian (1994), *Brodmann's Localisation in the Cerebral Cortex*, translated with editorial notes and an introduction by: Laurence J. Garey. London: Springer, 1994.

Copleston, Frederick (1963), *A History of Philosophy* (V.1), Maryland: New-man press, 1963.

Plato (1988), *The Laws of Plato*, translated with notes by: Thomas L. Pangle, Chicago & London, The University of Chicago Press, 1988.

Smart, J. J. C (1963), "Materialism" in *The Journal of Philosophy*, Vol. 60, No. 22, American Philosophical Association, Eastern Division, Sixtieth Annual Meeting, pp. 651-662, 1963, Oct. 24.

https://en.wikipedia.org/wiki/Korbinian_Brodmann. 2019.05.19

<http://www.daneshagahi.com/scientists-posts/57-EEG>. 2019.05.19

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی